بسم الله الرحمن الرحیم

« زبان و ادبیات تأسیسی قرآن »

مروری بر نظریه علامه سیدمنیرالدین حسینی (ره)

فهرست

[مقدمه 2](#_Toc316600953)

[1- توسعه و تکامل «زبان» و «ادبیات» بر پایه «نظام ولایت اجتماعی» در طول تاریخ 2](#_Toc316600954)

[1/1- «زبان» و «ادبیات»، ابزار تفاهم اجتماعی 2](#_Toc316600955)

[1/1/1- رشد و توسعه «زبان» و «ادبیات» به تبع «توسعه تفاهم اجتماعی» 2](#_Toc316600956)

[2/2/1- «نظام روابط اجتماعی»، پایگاه تفاهم اجتماعی 3](#_Toc316600957)

[1/2/2- تکامل تفاهم اجتماعی از ملاحظه «انتزاعی» موضوعات به ملاحظه «نظام مند» و «نسبیت» بین موضوعات درعصرحاضر 3](#_Toc316600958)

[3/1- توسعه و تکامل «روابط اجتماعی» تحت «نظام ولایت اجتماعی» 3](#_Toc316600959)

[1/3/1- «نظام ولایت اجتماعی»، پایگاه تحلیل زبان شناسی 4](#_Toc316600960)

[4/1- فرض تکامل ادبیات اجتماعی در صورت حقیقی بودن «زبان» و «جامعه» 4](#_Toc316600961)

[2- «تأسیسی» بودن زبان قرآن به علت شأن هدایت تاریخی آن 5](#_Toc316600962)

[1/2- تبعیت «مقدمات حکمت» و «قواعد فهم» از شأن تخاطب بین متکلم و مخاطب 5](#_Toc316600963)

[2/2- شأن قرآن، ولایت و سرپرستی تکامل عبودیت و بیان عدل و ظلم تاریخی 5](#_Toc316600964)

[3/2- بررسی سه احتمال در زبان و ادبیات قرآن کریم 5](#_Toc316600965)

[1/3/2- تقلیل جایگاه دین لازمه نظریه محوریت زبان «عرف زمان تخاطب» در تفاهم با قرآن کریم 6](#_Toc316600966)

[2/3/2- تبعی شدن دین لازمه نظریه محوریت «زبان متکامل اجتماعی» در تفاهم باشارع 7](#_Toc316600967)

[3/3/2- «تأسیسی» بودن زبان شارع به علت ناتمام بودن «عرف زمان تخاطب» و «زبان متکامل اجتماعی» در تفاهم با شارع 7](#_Toc316600968)

[3- ضرورت توسعه «منطق استناد» با توجه به تأسیسی بودن زبان قرآن کریم و تکامل ادبیات اجتماعی 8](#_Toc316600969)

[1/3- ضرورت توسعه تفاهم با شارع با ملاحظه ضرورت تفاهم ادبیات متکامل اجتماعی با زبان تأسیسی شارع 8](#_Toc316600970)

[2/3- «تعبد، تقنین، تفاهم» سه شاخصه حجیت در فهم قرآن کریم 8](#_Toc316600971)

[3/3- ضرورت توسعه «منطق استناد» به عنوان طریق ارتقاء مقیاس فهم قرآن کریم 9](#_Toc316600972)

[4/3- «زبان تأسیسی وحی»، «ادبیات متکامل اجتماعی» و «عرف زمان تخاطب» سه عامل « محوری، تصرفی و تبعی» در منطق استناد 9](#_Toc316600973)

# مقدمه

مقاله حاضر پژوهشی است در اثبات زبان تأسیسی شارع در قرآن کریم برگرفته از مبنای مرحوم علامه سیدمنیرالدین حسینی(ره). منبع اصلی و محوری مورد استفاده در این تحقیق کتاب «مبادی علم اصول فقه احکام حکومتی»[[1]](#footnote-1) بوده است که با دیگر منابع تکمیل شده است و در زبان قرآن کریم تطبیق گردیده است. این دیدگاه در صدد اثبات تأسیسی بودن زبان شارع در تخاطب با جامعه تاریخی می باشد.

# 1- توسعه و تکامل «زبان» و «ادبیات» بر پایه «نظام ولایت اجتماعی» در طول تاریخ

## 1/1- «زبان» و «ادبیات»، ابزار تفاهم اجتماعی

پیش از ورود به اصل بحث می بایست به نقش و جایگاه «زبان» در نظام روابط بشری پرداخت و به این سوال پاسخ داد که اساساً کارکرد زبان در میان انسان ها چیست؟ زبان و ادبیات در جوامع بشری ابزار «تفاهم» در ارتباطات میان انسان­ها می باشد. این ابزار به گونه ای با زندگی فردی و اجتماعی انسان ها پیوند خورده است که تفاهم نظری جز از طریق زبان و ادبیات ناممکن خواهد بود و انسان ها هیچ‌گاه نمی‌توانند بدون استفاده از این ابزار با یكدیگر تماس گرفته و رابطه برقرار كنند.

### 1/1/1- رشد و توسعه «زبان» و «ادبیات» به تبع «توسعه تفاهم اجتماعی»

جامعه همواره در حال تغییر و تحول بوده و در سیر تحول خود به سطوح بالاتری از فهم و تفاهم نیز دست می یابد، بر این اساس «تفاهم اجتماعی» امری است درحال تکامل که در هر سطح آن، زبان و ادبیات خاصی به عنوان ابزار مفاهمه، موضوعیت پیدا می کند. از اینرو می توان نتیجه گرفت که ادبیات اجتماعی نیز به تبع توسعه تفاهم، سیر تکاملی دارد. شاهد بر تکاملی بودن فهم و تفاهم اجتماعی این است که زبان تخصصی در هر دوره تاریخی - که صرفاً ابزاری برای تفاهم متخصصان در موضوعات تخصصی است- پس از مدتی به زبان عرفی تبدیل شده و عموم مردم با استفاده از آن به تفاهم و گفتگو می‌پردازند. بنابراین تکامل زبان و ادبیات یک پدیدة اجتماعی است که تابع توسعه تفاهم اجتماعی می باشد و نه تابع اوضاع و اعتبارات فردی.

## 2/2/1- «نظام روابط اجتماعی»، پایگاه تفاهم اجتماعی

سوال دیگری که طرح می­گردد، این است که «تفاهم اجتماعی» -که با ابزار «زبان» واقع می شود- مبتنی بر چیست و چرا صورت می پذیرد؟ به عبارت دیگر انسان ها چه نیازی به «تفاهم اجتماعی» دارند و کارویژه مخصوص آن کدام است؟ جواب اینکه «تفاهم اجتماعی» نیز خود تابع «روابط اجتماعی» می باشد، چرا که در بستر ارتباطات اجتماعی، تفاهم معنا پیدا می کند. به عبارت دیگر غرض انسان ها از تفاهم با یکدیگر، ایجاد ارتباطات متناسب با اهداف خود است نه اینکه تفاهم فی نفسه مقصود باشد. بر این اساس تفاهم اجتماعی درون «نظام روابط اجتماعی» جای می­گیرد که با توسعه و تکامل آن، توسعه تفاهم اجتماعی پدید می آید. همچنین با تکامل و پیچیده تر شدن ابزار مفاهمه، زمینه‌های شکل‌گیری ارتباطات جدیدی فراهم می‌آید.

بر این مبنا زبان و ادبیات نیز تابع روابط اجتماعی خواهد بود نه اینکه زبان، اصل در روابط اجتماعی باشد، یعنی انسان هیچ‌گاه با دیگران تماس نمی‌گیرد تا صرفاً یك لفظ یا كلمه ای به آنها بگوید، بلكه در چارچوب روابطی كه بین انسان‌ها پدید می‌آید و حالات و معانی خاصی كه بین آنها رد و بدل می‌شود الفاظ نیز - به عنوان یك ابزار برای انتقال معانی- موضوعیت یافته و مورد استفاده قرار می‌گیرند. بنابراین زبان و ادبیات و یا الفاظ و واژه‌ها مطلوبیت ذاتی ندارند تا اگر در نحوه استعمال آنها خللی پیش آید یا فردی آنها را به گونه دیگری به كار گیرد مستحق مذمت یا عقوبت باشد، بلكه این «روابط اجتماعی» و نحوه ارتباط بین افراد است كه ارزش و اهمیت این واژه‌ها را مشخص می‌كند و ملاك اعتبار یا عدم اعتبار آنها به شمار می‌آید.[[2]](#footnote-2)

###  1/2/2- تکامل تفاهم اجتماعی از ملاحظه «انتزاعی» موضوعات به ملاحظه «نظام مند» و «نسبیت» بین موضوعات درعصرحاضر

همانطور که گفته شد ادبیات اجتماعی در حوزه های مختلف، ابزار مفاهمه و ارتباطات است. این ادبیات در سطح اجتماعی خود به تبع توسعه و تکامل ارتباطات، بسط و تحول یافته است. این تحول در سطح تخصصی ادبیات اجتماعی، در فاصله گرفتن از ملاحظه «انتزاعی» موضوعات و روی آوردن به ملاحظه «نظام مند» و «نسبیتی»، خود را نشان می دهد. به عبارت دیگر در دوره های گذشته ملاحظه ذات اشیاء و کارآمدی موضعی آن فارق از تأثیر و تأثرات پیرامونی و روابط پیچیده آن با اشیاء و یا موضوعات دیگر، مبداء قضاوت و عمل واقع می­شد که درتفاهم اجتماعی نیز به آن بسنده می کردند، درحالیکه در حال حاضر نگاه مجموعه نگری و نظام مند عناصر و موضوعات بر ادبیات تخصصی جامعه حاکم گردیده است. طبق این مبنا هریک از عناصر عضوی از نظام شامل بوده که در ارتباط با دیگر عناصر هویت پیدا می­کنند. براین مبنا نادیده گرفتن روابط نظام مند یک عنصر به معنای عدم شناخت حقیقی آن خواهد بود.

بروز و ظهور این ادبیات مفاهمه را در فرهنگ تخصصی جامعه در موضوعات مختلف از جمله علوم اجتماعی و علوم طبیعی می توان مشاهده کرد.

## 3/1- توسعه و تکامل «روابط اجتماعی» تحت «نظام ولایت اجتماعی»

اگر چه «روابط اجتماعی» اصل در «تفاهم اجتماعی» و «ادبیات و زبان» است اما در عین حال خود این روابط نیز موضوعیت ذاتی ندارند. اینگونه نیست که انسان تنها به منظور ارج نهادن به نفس رابطه و ارتباط، با دیگران تماس می‌گیرد. به عبارت دیگر زندگی جمعی و حضور در جامعه و اجتماع به صرف وجود یك جمع و گروه و ارتباطات میان آنها موضوعیت ندارد، بلكه چون مقدمه كمال و رشد و پیشرفت انسان است، اهمیت می‌یابد. لذا اگرچه اخلال در زندگی اجتماعی قبیح و ناپسند به شمار می‌آید، اما این به لحاظ آن نیست كه جامعه فی­نفسه دارای ارزش است بلكه چون زندگی اجتماعی و حضور در جامعه، مقدمه كمال است و در رشد و تعالی انسان نقش دارد، با ارزش است و اخلال در آن قبیح می‌باشد.

 بر این اساس «ولایت اجتماعی» كه كمال ساز و رشد آفرین بوده و تعالی و توسعه در هر مقیاسی تنها در سایه آن دست یافتنی است، زیر بنا و پایگاه اصلی ارزش است و اعتبار هر موضوعی در نهایت باید به این امر بازگردد. یعنی روابط اجتماعی و ابزارهای مفاهمه بر اساس نظام ولایت و در راستای بسط و توسعه آن، شكل گرفته و توسعه می یابند. براین مبنا اگر در یک جامعه نظام ولایت ظلمانی تحت ولایت اولیای طاغوت حاکم گردد، روابط و ادبیات تفاهم اجتماعی متناسب با همین ولایت ایجاد می‌شود، همچنین جامعه‌ای كه در پی تولی به ولایت الهی است، روابط و ادبیات سازگار با ولایت ایمانی را در خود بسط و گسترش می دهد.

### 1/3/1- «نظام ولایت اجتماعی»، پایگاه تحلیل زبان شناسی

بازگشت ادبیات اجتماعی به نظام تفاهم و ارتباطات اجتماعی و ابتنای آندو به «نظام ولایت اجتماعی» موجب می­گردد که تحلیل از موضوعات زبان شناسی نیز برمبنای ولایت اجتماعی صورت گیرد. تحلیل از استعمال و وضع الفاظ و همچنین فهم از عبارات، از جمله این موضوعات است.

استعمال لفظ، فعلی از فاعل است که در تفاهم با فاعل های دیگر و در نسبت بین تولی و ولایت صورت می گیرد. انسان با تركیب سازی های جدید به استعمالات تعین خاص می‌دهد و الفاظ و كلمات او در مجموعه روابط جدید ایجاد حالت خاص می‌كنند و لذا تفاهم خاصی نیز واقع می‌شود. براین اساس هر مستعمل به یك معنا برای خود یك واضع است. به تعبیر دیگر استعمال كاملاً تابع قرار و وضع نمی‌باشد، هر چند هر مستعملی قواعد ادبیات انتزاعی را در تفاهم منظور می‌كند، لكن از آنجا که فعل هر فاعل در نظام ولایت با مختصات خاص خود واقع می شود، فرد مستعمل نیز متناسب با ظرفیت تولی و ولایت و در نسبیتی خاص ادبیاتی را ایجاد می‌نماید و مثلاً شاعر نامدار ایرانی، حافظ ادبیاتی که ایجاد می‌كند غیر از دیگران است و می توان به این اعتبار او را واضع و مؤسس یک ادبیات جدید دانست.

همچنین فرایند وضع در نظام ولایت معنا پیدا می­کند؛ اینگونه نیست که واضع فارق از روابط و نسبیتی که در جامعه و تاریخ دارد به وضع بپردازد بلکه وضع امری ایجادی است - نه اعتباری و قراردادی- كه متقوم به نظام ولایت و تولی صورت می گیرد و در عین حال متناسب با تكامل جامعه، تكامل پذیر است. تكامل پذیری آن نیز غیر از این است كه قراردادها و اعتبارات اجتماعی به قرارداد و اعتبارات دیگری منتقل شود، بلكه یك تكامل حقیقی است که از باب سرپرستی و ولایت توسعه حیات اجتماعی تحقق می­یابد و به ایجاد موضوعات جدید و مرتبط به هم و در نتیجه ایجاد مفاهیم و زبان تفاهم خاص، متناسب با آن موضوعات منجر می شود.

 مکانیزم فهم الفاظ نیز تنها در فرآیند تولی و ولایت قابلیت تبیین دقیق پیدا می کند. درنگاه سنتی، انسان همچون یك رایانه تصور شده است كه صرفاً با تعاریف و معانی كه برای الفاظ به او داده شده است، می‌تواند كار كند. درحالیکه اینگونه نیست که انسان جز معنای ثابت وضع شده برای الفاظ را نفهمد و خارج از دایرة موضوعٌ ­له الفاظ هیچ تفاهمی صورت نگیرد بلکه فهم هر انسانی متناسب با جایگاه او در نظام ولایت پدید می آید. این بدان معنا نیست که فهم های پدید آمده مطلقاً گسسته از یکدیگر بوده تا امکان تفاهم از بین برود، بلکه نظام ادراک و تفاهم شکل می گیرد که در عین ارتباط، انسجام و هماهنگی هیچ گاه به نحو برابر نخواهند بود.

بنابراین ادبیات و زبان مفاهمه تحت «نظام روابط اجتماعی» تعریف شده و نظام روابط اجتماعی نیز درون «نظام ولایت اجتماعی» جای می­گیرد. همچنین فرایند توسعه و تکامل ادبیات و زبان در سیر تاریخی خود بر جریان ولایت تاریخی تکیه دارد که با محوریت اولیای تاریخی صورت می پذیرد.

## 4/1- فرض تکامل ادبیات اجتماعی در صورت حقیقی بودن «زبان» و «جامعه»

فرض تکامل برای «زبان» و «جامعه» در صورتی موجه و قابل پذیرش است که حقیقی بودن آندو اثبات گردد. ولی درصورتیکه جامعه را اعتباری و فرد را حقیقی بدانیم، کمال نیز فقط برای فرد ممکن خواهد بود. در این‌صورت اساساً تکامل اجتماعی معنا نخواهد داشت تا اینکه گفته شود تکامل ادبیات به تبع تکامل اجتماعی رخ می‌دهد.

پیوند انسان ها در جامعه و تعلقات پدید آمده در میان آن ها روابط حقیقی جدیدی را ایجاد می کند که عامل تأثیرات و کارآمدی های برآمده از هویت جامعه است. جاذبه و تعلق در بین اراده‌های افراد و روابط جدید میان آن ها، حقیقت جامعه را تشکیل می دهد که شدت یافتن و تکامل این تعلق و ارتباط، دلیل بر وجود رشد وکمال برای جامعه است. اساساً تکامل فرد بدون تکامل نظام غیر ممکن است زیرا تکامل فرد - چه در جهت حق و چه در جهت باطل- به معنای اشتداد تعلق و تکامل ارتباط او با اراده‌هایی است که تولی به آن پیدا کرده است. بنابراین تکامل فرد متقوم به تکامل روابط اجتماعی است.

همچنین زبان و ادبیات نیز به عنوان ابزار فهم و تفاهم اجتماعی، امری حقیقی است. همان‌گونه که اشاره شد جامعه همواره در حال توسعه ارتباطات اجتماعی است که در این راستا به تولید و تصرف در زبان و ادبیات جهت تفاهم اجتماعی مورد نیاز خود می پردازد و الفاظ و مفاهیم لازم برای تفاهم درباره موضوعات تکاملی را تولید می‌نماید. بر این اساس ادبیات نمی تواند امری اعتباری محسوب گردد.

# 2- [«تأسیسی» بودن زبان قرآن به علت شأن هدایت تاریخی آن](#_Toc246953767)

## 1/2- تبعیت «مقدمات حکمت» و «قواعد فهم» از شأن تخاطب بین متکلم و مخاطب

 تبیین مراد متکلم و مطالبی كه خطاب یک گوینده ناظر به آنها است متوقف بر تعیین سطح تخاطب میان گوینده و متکلم با مخاطب است. کلام هر متکلم از حیث دامنه موضوعاتی که لحاظ کرده و سطوح قواعدی که به کار گرفته است، به تناسب شأن و منزلت متکلم متفاوت است. به عنوان مثال کلمات روزمره و رایج عامه مردم ظرفیت دقت و کنکاش عقلی را ندارد ولی کلام همان افراد در دادگاه قابل دقت بوده و له یا علیه فرد به آن احتجاج می شود، همچنین در یک سند بین المللی مرتبه ای از دقت و اخذ به لوازم صورت می­گیرد که در یک متن روزنامه چنین دقتی وجهی ندارد.

بنابراین دامنه موضوعاتی که مورد لحاظ متکلم بوده و ظرفیت لوازم خطاب متکلم که قابل احتجاج باشد و همچنین سطح قواعد به کارگیری در فهم خطاب یک متکلم، همگی تابع شأن و جایگاه تخاطب بین متکلم و مخاطب است. از این رو قبل از ورود به هر متن و کلام می­بایست «شأن تخاطب» آن تبیین گردد، سپس متناسب با آن، قواعد فهم خطاب به کارگرفته شود.

برای مثال هنگامی كه در یك روستای دور افتاده، معامله‌ای صورت می‌گیرد سندی كه برای رسمیت بخشیدن به این معامله تنظیم می‌شود ممكن است از لحاظ قواعد ادبی چندان دقیق نباشد، اما هنگامی كه می‌خواهند برای یك معاهده مهم بین المللی سندی را تنظیم كنند باید در تك تك بندها و واژه‌های آن دقت فوق العاده ای به خرج دهند. یعنی قواعد تفهیم و تفاهم و ادبیات محاوره، تابع سطح و نوع رابطه است.

## 2/2- شأن قرآن، ولایت و سرپرستی تکامل عبودیت و بیان عدل و ظلم تاریخی

دو منبع قرآن و اهل بیتعلیهم السلام پاسخ گوی نیازهای بشریت تا انتهای تاریخ، و عامل هدایت و سرپرستی او خواهد بود. بنابراین خطابات وحی به لحاظ دامنه موضوعات، همه موارد «عدل و ظلم» در طول تاریخ را در بر می گیرد، چرا که هیچ عرصه از حیات فردی و اجتماعی انسان از تحت ولایت و سرپرستی خداوند متعال خارج نبوده و انسان ها موظف به عبودیت خداوند در همه این عرصه ها می باشند. دین و شریعت نیز مبین آداب و مناسک این ولایت است. بنابراین شأن قرآن کریم، ولایت تکامل عبودیت انسان ها بوده و از همین شأن و جایگاه به تخاطب و تفاهم با انسان ها پرداخته است.

 همچنین به لحاظ دایره مخاطبین خود، تفاهم با «كل تاریخ» را منظور كرده است. بنابراین سطح تفاهم او مقید به سطح خاصی از ادبیات و یا ارتكازات زمان خاصی از تاریخ نمی‌باشد.

## 3/2- بررسی سه احتمال در زبان و ادبیات قرآن کریم

بنابر آنچه ذکر شد ادبیات اجتماعی در حال تکامل بوده و با توسعه اجتماعی رشد می­یابد، بنابراین ما در هر عصری شاهد «زبان متکامل اجتماعی» هستیم. اما نکته اساسی این است که زبان و ادبیات تفاهم با ادبیات وحی، چه زبانی است؟ در اینجا سه فرض وجود دارد:

1. اول اینکه خداوند در قرآن کریم، همان زبان رایج در جزیره العرب را در عصر تخاطب پذیرفته است و در همان سطح سخن گفته است. به عبارت دیگر زبان رایج در عصر جاهلی در عربستان، ابزار تفاهم شارع، با مخاطبین خود واقع شده است.
2. دوم اینکه تفاهم باشارع و فهم کلمات او با محوریت زبان متکامل اجتماعی در عصر حاضر صورت پذیرد. یعنی ابزارها و روش های تفسیری جدید در فهم متون، برای فهم و درک قرآن کریم به کار گرفته شود.
3. فرض سوم این است که اساساً شارع خود زبانی تأسیسی دارد.

در ادامه به تقریر و بررسی هریک از سه احتمال فوق می پردازیم.

### 1/3/2- تقلیل جایگاه دین لازمه نظریه محوریت زبان «عرف زمان تخاطب» در تفاهم با قرآن کریم

اگر در تفاهم با شارع زبان و ارتكازات عرفی مربوط به زمان تخاطب را محور قرار دهیم، می بایست تكامل زبان و ادبیات اجتماعی را به عنوان یك سری نقل های عرفی كه تأثیری در استنباط ندارد ـ بلكه نباید دخالت داشته باشد ـ تلقی کنیم. بر این مبنا فهم عرف زمان تخاطب از خطابات شارع حجت است و ما برای فهم خطابات شارع می بایست به عرف آن زمان رجوع کنیم و فهم آنها را از خطابات قرآنی ملاک و معیار قرار دهیم.

#### 1/1/3/2- تطبیق «عناوین کلی» احکام بر موضوعات مستحدثه و استفاده از «اصول عملیه» راهکار قائلین به این نظریه

طبق این دیدگاه کلام شارع مقدس ناظر به احکام و عناوین کلی و ثابت است که متضمن سعادت بشر در طول تاریخ است که گذر زمان صرفاً ما را با مصادیق جدیدتری از آن مواجه می سازد. براین اساس وظیفه ما برای بدست آوردن احکام موضوعات جدید، تطبیق عناوین کلی بر فرد است که این شیوه در طول تاریخ قابل اجرا بوده و هست. طبق این مبنا چون احكام دین ثابت است زبان آن نیز ثابت می‌باشد، هرچند موضوعات اجتماعی متحول باشند. همچنین اگر برای موضوعی در شریعت عنوانی نیافتیم، اصول عملیه تکلیف ما را معین می کنند و اینگونه احكام تمامی امور دنیایی كه دخیل در مصالح اخروی و كمال انسانی است قابل استنباط می‌باشد.

#### 2/1/3/2- عدم حضور وحی در «مدیریت اجتماعی» به دلیل عدم توانایی «عناوین کلی انتزاعی» از ارائه «نظام»، در صورت محوریت عرف زمان تخاطب

 محصور كردن زبان شارع در حد بیان احكام كلی انتزاعی در واقع منجر به عدم دخالت شرع در بسیاری از امور مربوط به حیات اجتماعی در دوره‌ای كه موضوعات به شكل «كل» و «نظام» در آمده است، خواهد شد. در این صورت دایره حضور دین تقلیل یافته و عرصه مدیریت اجتماعی از دست دین خارج می شود.

توضیح مطلب اینکه موضوعات مبتلابه در عصر حاضر به صورت «نظام» وجود دارند که شناخت آن ها متوقف بر شناخت نظام وار تمامی ابعاد و عناصر موضوع و نسبت و ارتباط میان آنها است، در این صورت شناسایی این سنخ موضوعات با عناوین کلی ممکن نخواهد بود، در حالیکه موضوعات در عصر تخاطب موضوعات درسطح خرد و بسیط بوده که با عناوین کلی و انتزاعی قابل تطبیق است.

ایجاد موضوعات جدید در گذر زمان كه بسیاری از آنها قابل صدق برعناوین كلی استنباط شده از خطابات شارع نمی‌باشند باعث می شود تا حكم آنها از طریق اصول عملیه و قواعدی چون اصاله الاباحه و.. تعیین شده و بسیاری از آنها نیز به عنوان امور عقلائی به عقلاء واگذار گردند. به عنوان مثال در امر ادارة كشور مسائلی همچون ساختار اجرایی كشور، ساختار اقتصادی، ساختار آموزش و پرورش و دیگر ساختارهایی که اداره حاکمیت از طریق آنها واقع می شود، ارتباطی با دین پیدا نمی‌كند و همگی از امور عقلائی محسوب می شود. ادامه این روند -كه در واقع گسترش دایره امضائیات شارع می‌باشد- بدین معناست كه مصالح اخروی در این امور دخالت زیادی نداشته و به یك معنا حوزه دین از حوزة اداره حیات اجتماعی بشر و بسیاری از موضوعات جدید جدا می‌باشد.

به عبارت دیگر ملاحظه نسبت بین موضوعات پیچیده و چند بعدی امروزی با عدل و ظلم الهی از طریق انطباق دادن عناوین کلی استبناط شده از نقل ممکن نبوده و عناوین کلی و انتزاعی نمی تواند در حوزه تصمیم گیری و مدیریت اجتماعی، حضور فعال داشته باشد. استمرار این امر به تدریج موجب به حاشیه رفتن دین از عرصه مدیریت اجتماعی و انزوای آن خواهد شد. دین وقتی می‌تواند بر حیات اجتماعی حاكم گردد كه قدرت بیان نظام نسبتهای مطلوب خود را داشته باشد، در حالیكه زبان عرف زمان تخاطب زبان بیان نظام نسبت ها نیست.

#### 3/1/3/2- عدم التزام عملی فقها به عرف زمان تخاطب در تفاهم با شارع

مساله دیگری که در تحلیل این نظریه حائز اهمیت است اینکه اساساً دست یافتن به عرف زمان خطاب به صورت کامل، درعصر حاضر ممکن نیست زیرا گذشت زمان‌‌های طولانی بین ما و آن عرف فاصله انداخته است. همچنین در عصر نزول قرآن، تعداد افراد با سواد بسیار اندک بودند که این امر می تواند نشانگر آن باشد که استفاده از علایم کتبی برای انتقال پیام، چندان رواج نداشته است. بنابراین عرف مردم آن زمان، عرف منظم، مدوّن و قاعده‌مندی نبوده است تا اینکه امروز به دنبال کشف آن باشیم. ضمناً باید توجه داشت که فرهنگ نامه‌های لغت و دیگر کتب و منابعی که واسطه بین ما و عرف زمان خطاب است، نیز سال‌ها و بلکه قرن‌ها پس از نزول قرآن تدوین شده‌اند.[[3]](#footnote-3) یعنی استناد مطالب این کتب به عرف زمان خطاب به سادگی ممکن نیست. برخی از آثار ادبی که به ما رسیده نیز مرتبط با شعرا و فرهیختگان آنهاست که نزد عده ایی قلیل انحصار داشته است، در این صورت نمی توان آنها را منبع و مرجع برای عرف رایج میان مردم در نظر گرفت.

فقهای جلیل القدر ما نیز در عمل ملتزم به این مبنا و رجوع به عرف زمان تخاطب برای فهم خطابات نیستند. بلکه به علت دست نایافتنی بودن آن عرف، ضابطه مند نبودن رجوع به عرف و تأثیرپذیری از عرف متکامل، در عمل عرف زمان تخاطب را ملاک و معیار قرار نمی دهند. بلکه به فهم عرفی خود در عصر حاضر، در استظهار کفایت می کنند.

###  2/3/2- تبعی شدن دین لازمه نظریه محوریت «زبان متکامل اجتماعی» در تفاهم باشارع

اگر زبان متکامل اجتماعی در هر عصر بخواهد مبنای فهم خطابات شارع و قرآن کریم قرار بگیرد، زبان وحی تابع زبان، ادبیات و فرهنگ متکامل اجتماعی خواهد شد. همانطور که ذکر شد تکامل ادبیات، تابع تکامل اجتماعی است و تکامل اجتماعی در نظام توسعه مادی بر مبنای غایات و ادراکات مادی و حسی صورت می گیرد. در اینصورت معیار واقع شدن چنین ادبیاتی در تفاهم باشارع به معنای تحمیل غایات مدرن مادی به شریعت و تأویل آن در این راستا می باشد. این امر تا بدانجا پیش خواهد رفت که زبان شارع در قرآن کریم را نوعی زبان سنبلیك فرض خواهد کرد. در اینصورت ادراكات تكامل یافته در نظام توسعه مادی بر ادبیات وحی حاکم شده و ادبیات قرآن را از کارکرد حقیقی خود -که هدایت و سرپرستی نظام بشریت بود- خواهد انداخت. سرانجام این امر، عرفی شدن شریعت و استحاله آن به تبع فرهنگ تجدد خواهد بود.

اعتقاد به سنبلیك بودن زبان و ادبیات قرآن کریم علاوه بر ناسازگاری با تحلیل ذکر شده از زبان و ادبیات، با اعتقادات دینی نیز تعارض دارد. بنابر اعتقادات دینی ما كلمات خداوند متعال، متصل به او[[4]](#footnote-4)، زنده و حّی می‌باشد که با زبان اجتماعی هر عصری تفاهم می‌كند. در واقع زبان قرآن، پیكره­ای متصل به یك حقیقت است كه آن حقیقت خود حضرت حق بوده و كلمات او، طریق تولی انسان به جریان ولایت الهی است. به عبارت دیگر زبان قرآن کریم، طریق تصرف حضرت حق در انسان ها است، در اینصورت هدایت و دستگیری حضرت حق در صورتی اتفاق خواهد افتاد که تولی ما نیز حق باشد، اما در صورتیکه با تولی باطل و سوء نیت با ادبیات قرآن کریم مواجه شویم نتیجه ای جز اضلال نخواهد داشت؛ « وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لا يَزيدُ الظَّالِمينَ إِلاَّ خَساراً »[[5]](#footnote-5).

حاکمیت زبان متکامل اجتماعی بر زبان شریعت -که نتیجه بسیاری از دانشهای تفسیری غربی مانند روش های هرمنوتیکی است- نیز تالی فاسد های بسیاری دارد که پذیرش این مبنا را ممتنع می کند.

###  3/3/2- «تأسیسی» بودن زبان شارع به علت ناتمام بودن «عرف زمان تخاطب» و «زبان متکامل اجتماعی» در تفاهم با شارع

بنابر ناتمام بودن دو مبنای محوریت «زبان عرف زمان تخاطب» و «زبان متکامل اجتماعی»، می­توان چنین نتیجه گرفت که شارع مقدس زبان و ادبیاتی تأسیسی دارد که از طریق آن قادر به تفاهم با سطوح متفاوت ادبیات در طول تاریخ می باشد.

در اتخاذ چنین مبنایی می­ بایست توجه داشته باشیم که زبان وحی نسبت به فهم ما تابع نباشد. براین اساس بایستی نسبت به سیاق و روش فهم وحی مقدس حساس شد. زیرا درغیر این صورت یا روش هرمنوتیکی و یا روش ارسطویی و یا هر روشی که تعبد در آن جاری نیست اصل در فهم قرآن کریم قرار می‌گیرد و سیاق کلام وحی به نفع اقتضائات عصر جدید تحریف می شود. همچنین زبان وحی نمی تواند صرفاً متكفل بیان احكام ثابت كلی باشد بلکه زبان وحی زبان خاصی است كه ناظر بر نظام نسبتهای خود بوده و از این طریق پیدایش و تغییرات موضوع را سرپرستی کند.

بنابراین لازم است تا زبان شارع، زبانی تأسیسی و حاكم بر تكامل تاریخ باشد که بتواند با سطوح مختلف جوامع تفاهم کند. اگر خداوند متعال با زبان عرف نازل سخن می‌گفت، تفاهم با سطوح بالاتر ممكن نبود. بنابراین برای تفاهم با كل سطوح تاریخ می‌بایست زبان و ادبیات وحی تأسیسی باشد که دراینصورت به نوعی حقیقت شرعیه خواهد بود.[[6]](#footnote-6)

نکته ای که می بایست در خصوص تأسیسی بودن زبان شارع لحاظ کرد این است که زبان دارای سطوح مختلفی است؛ بخشی از آن دانشی است که در شناخت علایم و آواهای یک کلام مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای مثال علم صرف، نحو و لغت شناسی در زمره این سطح قرار دارند که از آن به عنوان «ابزارهای مفاهمه» نام می بریم. البته از آنجا که علایم و آواهای هر زبان اعم از زبان فارسی، عربی، انگلیسی و... با یکدیگر متفاوت است، ابزارهای مفاهمه‌ای که برای هر زبان به کارگرفته می‌شود نیز با یکدیگر فرق دارد. بنابراین مقصود از تأسیسی بودن زبان شارع، سطح زبان در «ابزارهای مفاهمه» نیست. بلکه فراتر از آن، نظم و نظام مفردات و جملات کلام شارع، تفاهم عمیق تری را برقرار کرده و از این طریق نظام مقاصد خود را القا می کند که دست یابی به قواعد آن به عهده منطق استناد است. زبان و ادبیات در این سطح را می­توان «مفاهیم ابزاری» نامید که به معنای دسته ایی از مفاهیم و قواعدی است که در تفاهم و تخاطب به کار گرفته شده و معانی مورد نظر را به مخاطبان القاء می‌کند. برای مثال وقتی یک مطلب در قالب امر یا نهی بیان می‌شود، خود این قالب که ـ حاصل معنایی فراتر معنای لغوی و ادبی است ـ پیامی را به مخاطبان انتقال می‌دهد که درک کامل آن تنها با آشنایی نسبت به همین مفهوم ابزاری- یعنی قالب امر یا نهی- امکان‌پذیر است. لذا اگر کسی نداند که امر، دلالت بر وجوب می‌کند، معنای دقیق پیامی که ارسال شده را نمی‌فهمد.

# 3- ضرورت توسعه «منطق استناد» با توجه به تأسیسی بودن زبان قرآن کریم و تکامل ادبیات اجتماعی

## 1/3- ضرورت توسعه تفاهم با شارع با ملاحظه ضرورت تفاهم ادبیات متکامل اجتماعی با زبان تأسیسی شارع

بنابرآنچه ذکر شد ادبیات اجتماعی در حال تکامل است و به تبع آن، روابط اجتماعی توسعه و ارتقاء می یابد. همچنین شأن سرپرستی و هدایت تاریخی شارع ایجاب می کند که کلام و ادبیات قرآن کریم، قادر به تفاهم با جمیع سطوح ادبیات در طول تاریخ باشد. براین اساس می توان نتیجه گرفت که زبان تأسیسی قرآن کریم، قابلیت تفاهم با ادبیات متکامل امروزی را نیز داراست و بلکه اساساً به کارگیری ظرفیت ادبیات متکامل در هر عصری جهت فهم مقاصد شارع نه تنها ممکن است بلکه ضرورت دارد. اگر بخواهیم هدایت و سرپرستی اجتماعی را به دست وحی بسپاریم، لازم می­آید نظام مقاصد وحی استنباط شود و بر تمام شئون حیات فردی و اجتماعی حاکم گردد و این امر تنها با ارتقاء سطح تفاهم با وحی ممکن خواهد بود. توسعه تفاهم با ادبیات وحی و قرآن کریم نیز با به کارگیری ادبیات متکامل امروزی، برای بدست آوردن ادبیات تأسیسی شارع محقق می شود.

## 2/3- «تعبد، تقنین، تفاهم» سه شاخصه حجیت در فهم قرآن کریم

 اولین اصلی که می بایست در بدست آوردن سیاق و روش فهم قرآن کریم به آن تکیه کرد، «تعبد» است. یعنی سعی در اینکه در تفاهم با کلمات وحی، سیاق و روشی که در آن ملاحظه تسلیم و خضوع در مقابل خداوند متعال نشده باشد را به عنوان پیش‌ فرض اخذ نکنیم. دومین شاخصه در فهم قرآن کریم، «تقنین» است، یعنی فرایند فهم و ادراک از متن قرآن می بایست به صورت قاعده مند و تحت ضوابط مشخص صورت پذیرد. از این رو تفسیر قرآن کریم نیز می بایست روشمند بوده تا باب هرگونه تأویلات ذوقی و سلیقه ای و یا مبتنی بر کشف و شهودهای ادعائی مسدود گردد. سومین شاخصه در فهم قرآن این است که فهم بدست آمده قابلیت تفاهم با اقران علمی را داشته باشد و به یک درک مورد قبول در مجامع علمی تبدیل گردد. بنابراین «تعبد، تقنین و تفاهم» سه ملاک حجیت فهم ما از قرآن کریم می باشد.

## 3/3- ضرورت توسعه «منطق استناد» به عنوان طریق ارتقاء مقیاس فهم قرآن کریم

همانطور که ذکر شد فهم از قرآن کریم و تفاهم با شارع لزوماً می بایست به صورت قاعده مند و مقنن صورت گیرد. به عنوان مثال علم اصول را می­توان ابزار تفاهم با شارع به صورت کلی، دانست که مجموعه قواعد و ضوابط لازم برای استناد به شارع را منقح می نماید. به عبارت دیگر فهم کلام شارع جهت تفاهم با او از طریق منطق استناد صورت می پذیرد که وظیفه دارد قواعد فهم صحیح مراد و سیاق شارع را در اختیار فقیه قرار دهد. همچنین دانستیم که ادبیاتی که از طرف شارع جهت تفاهم با انسان ها به کار رفته است، ادبیات تأسیسی و مخصوص به خود است و اینکه ادبیات متکامل اجتماعی نیز به ظرفیت هایی دست یافته است که از به کارگیری آن در تفاهم با ادبیات شارع، توسعه و ارتقاء سطح تفاهم با شارع و فهم متکامل تری از قرآن کریم حاصل می آید.

بنابرآنچه ذکر شد می توان نتیجه گرفت برای ارتقاء مقیاس فهم قرآن کریم، ضروری است منطق و روش استناد ما به وحی توسعه و تکامل یابد. به عبارت دیگر هم می بایست ظرفیت ادبیات متکامل اجتماعی جهت استنباط نظام مقاصد قرآن کریم به کار گرفته شود و هم تأسیسی بودن زبان قرآن اقتضاء دارد که قواعد فهم آن از خود فرهنگ وحی اخذ شود. این دو عامل موجب می گردد منطق استناد با ظرفیتی تکامل یافته تر و رویکردی عمیق تر به ادبیات وحی مراجعه نموده و بستر تکامل در فهم قرآن کریم را فراهم آورد.

## 4/3- «زبان تأسیسی وحی»، «ادبیات متکامل اجتماعی» و «عرف زمان تخاطب» سه عامل « محوری، تصرفی و تبعی» در منطق استناد

طبق آنچه گذشت از ناممکن بودن محوریت زبان و ادبیات «متکامل اجتماعی» و «عرف زمان تخاطب» در تفاهم با قرآن، به ضرورت تأسیسی بودن زبان و ادبیات قرآن کریم رسیدیم . اما نکته با اهمیتی که می بایست به آن پراخته شود این است که ادبیات تأسیسی چه نسبتی با ادبیات اجتماعی و عرف تخاطب پیدا می کند؟ به عبارت دیگر آیا ادبیات تأسیسی قرآن کریم به تنهایی مبنای منطق استناد جهت فهم قرآن واقع می شود؟ و یا اینکه دو ادبیات دیگر نیز در فهم نقش ایفا می کنند؟

 اگر زبان قرآن را زبان تكامل تاریخ دانستیم هیچ كدام از زبان های طول تاریخ در تفاهم با او اصلی و محوری نخواهد بود، بلكه زبان حقایق شرعیه زبان محوری اوست ولی سایر زبان ها به صورت فرعی در این تفاهم ملاحظه می شوند. قرآن کریم زبان همه افراد و زمان ها را به عنوان زبان فرعی می‌پذیرد، اما موضوع توسعه تفاهم را رهبری می‌كند و جهت آن را به سمت مطلوب خود تغییر می‌دهد. یعنی قرآن کریم با پیچیدگی های زبان تخصصی در زمان كنونی نیز تفاهم می‌كند، لكن آن زبان را به عنوان زبان فرعی می‌پذیرد و در واقع همان زبان دریچه ورود آن مخاطبان به سمت فهم حقایق شرعیه خواهد بود. همچنین زبان عرف زمان تخاطب نیز حتماً در تفاهم ما با قرآن کریم حضور دارد اما نمی تواند نقش محوری داشته باشد. چرا که خداوند متعال قصد دارد ایمان و سطح تفاهم عرف را توسعه بدهد و این غیر از این است كه عرف با چه زبانی سخن می‌گوید. بنابراین قواعد تصرف در ادبیات برای تكامل آن، غیر از كشف قواعد تفاهم مردم یك زمان است. به تعبیر دیگر قواعد عرف زمان تخاطب در فهم قرآن حضور داشته و خداوند متعال هم آنرا ملاحظه كرده است، اما قواعد تكامل و سرپرستی حالات، فرهنگ و رفتار انسان به سمت قرب، امر دیگری است و اساساً قواعد تفاهم غیر از قواعد تكامل تفاهم است.

بنابراین هر سه ادبیات به نحوی در فهم قرآن حضور دارند اما سهم و کیفیت حضور آن ها یکسان نمی باشد. ادبیات متکامل اجتماعی را می­توان عامل «تصرفی» و زبان عرف زمان تخاطب را عامل «تبعی» در فهم قرآن دانست که در تقوم با عامل محوری یعنی ادبیات تأسیسی قرآن، منظومه تفاهم کامل می گردد.

توضیح مطلب اینکه فهم مراد زبان وحی -كه از آن به حقایق شرعیه تعبیر شد- با زبان اجتماعی ما مرتبط بوده و نسبتی بین ایندو برقرار می­شود، به گونه ای که زبان و ارتكازات ما در فهم قرآن واسطه قرار می گیرد. چرا كه در نهایت آنچه واقع می‌شود تفاهم، به معنای حضور آگاهانه اراده دو طرف در فهم است. چگونگی عبور از زبان اجتماعی در هر دوره از تاریخ - كه مجمومه ارتكازات عرفی، عقلی و عقلایی آن می‌باشد- و رسیدن به حقایق شرعیه، به وسیله قواعد منطق استنباط قاعده‌مند می‌شود. لذا اگر در جامعه‌ای زبان بر محور تعبد به وحی توسعه یافت، حجیت آن در مقام تفاهم به عنوان زبان تصرفی خواهد بود. از اینرو ادبیات فقها نیز به عنوان ادبیات تصرفی حجت می‌باشد.

همچنین نقش زبان عرف زمان تخاطب قابل انکار نبوده و شارع به عنوان ادبیات تبعی آن را می پذیرد، چرا که هم قصد تفاهم با عرف جزیره العرب را دارد و هم اینکه آن ادبیات محط نزول کلام وحی است. براین اساس ادبیات تأسیسی وحی نقش محوری، ادبیات متکامل اجتماعی نقش تصرفی و ادبیات عرف زمان تخاطب نقش تبعی در منطق استناد و تفاهم با شارع را دارا هستند.

1. - مبادی علم اصول فقه احکام حکومتی، گروه پژوهشی اصول فقه احکام حکومتی، فرهنگستان علوم اسلامی قم، 1387 [↑](#footnote-ref-1)
2. - علامه طباطبایی(ره) نیز «کلام و سخن» را از اعتباریات بعدالاجتماع می داند: «نیازمندی به ساختن سخن و وضع لفظ دلالت کننده از چیزهایی است که انسان (و غالب جانوران صدادار تا آنجا که می دانیم) در اولین مرحله اجتماع پی به آن می برند؛ زیرا هر اجتماع کوچک یا بزرگ، احتیاج افراد خود را به فهمیدن مقاصد و منویات همدیگر تثبیت می کند.» (اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج2، ص222)

برخی از فیلسوفان غربی نیز به پیدایش زبان در بستر جامعه تصریح کرده اند، از جمله می توان ویتگنشتاین متأخر را نام برد که معتقد بود، انسان همچون یک نقاش تصویرگر نیست که صرفاً وضع امور را حکایت کند؛ بلکه سخن گفتن و ارتباط زبانی یکی از افعالی است که انسان به دلیل اینکه موجودی اجتماعی است می تواند انجام دهد. از این رو اگر یک نفر در یک جزیره به دنیا می آمد و بزرگ می شد، فهمی از زبان پیدا نمی کرد.

جان سرل نیز در تحقیقات گسترده خود زبان را پدیده ای اجتماعی می داند، او در آخرین کتاب خود «ذهن، زبان و جامعه» هرسه محور را کنار هم قرار می دهد و ربط و نسبت هریک را با دیگری نشان می دهد. (ر.ک: واقعیت اجتماعی و اعتباریات، منصوره اولیایی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه) [↑](#footnote-ref-2)
3. - قدیمی ترین منبع لغت که بدست ما رسیده است کتاب «العین» از خلیل ابن احمد فراهیدی است که بین سالهای 160 تا 190 هـ از دنیا رفته است. [↑](#footnote-ref-3)
4. - «حَبْلًا مُتَّصِلًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عِبَادِك‏»، مکارم الاخلاق، ص343 [↑](#footnote-ref-4)
5. - اسراء:82 [↑](#footnote-ref-5)
6. - آیت الله جوادی آملی زبان قرآن را زبان فطرت می­داند: « مخاطب اصلي قرآن، فطرت انسان‏هاست و رسالت اصيل آن نيز شكوفا كردن همين فطرت‏هاست. از اين‏رو، زبان قرآن براي همگانْ آشنا، و فهمش ميسور همه بشر است؛ و چون زبان قرآن، زبان مشترك همه انسان‏ها در همه اعصار و امصار، و زبان جهاني است، در بهره‏گيري از معارف قرآن، نه بهره‏مندي از فرهنگ خاص شرط است تا بدون آن نيل به اسرار قرآني ميسور نباشد، نه تمدّن ويژه‏اي مانع است تا عدّه‏اي بر اثر داشتن آن از لطايف قرآن محروم باشند.» (دين‌شناسي، ص79)

هرچند میان ایندو مبنا اختلاف است اما با تبیین مفهوم «زبان» می توان قرابت زیادی میان ایندو مبنا مشاهده کرد. [↑](#footnote-ref-6)